

اسلوب استفهام و اغراض فرعی آن در قرآن کریم

محمود خورسندی * - سمیه ترحمی ** - علیرضا خورسندی ***

چکیده

استفهام حقیقی یکی از انواع انشاء طلبی است که به منظور دریافت فهم حقیقت انجام می‌گیرد؛ اما بسیار پیش می‌آید که استفهام به نیت اغراض فرعی نیز طرح می‌شود؛ یعنی منظور پرسشگر فهم مطلبی که نمی‌داند، نیست. دقیقاً به همین جهت است که به کاربرد استفهام در غرض‌های فرعی، تجاهل العارف نام دارد و یکی از موضوعات بحث برانگیز علم بلاغت است. البته بعضی آن را فن معانی و برخی دیگر آن را در فن بدیع می‌گنجانند. سعی ما در این مقاله بر آن است که اغراض اصلی و فرعی اسلوب استفهام را در قرآن کریم بیان نموده و حداقل یک شاهد برای هر یک از آنها ذکر کنیم.

پرسش‌های قرآنی بر دو دسته اند: برخی از آنها از جانب خدا و برخی دیگر از زبان غیر خداست. از آنجا که خداوند به همه امور هستی علم دارد و هیچ سؤالی از جانب او نمی‌تواند برای طلب فهم باشد، قطعاً تمام پرسش‌های الهی در مقوله تجاهل العارف می‌گنجد. ما در این تحقیق فقط به آن دسته از پرسش‌ها که از جانب خداست، می‌پردازیم تا اغراض پرسش‌های الهی معلوم گردد و مددکار مخاطبین در پیمودن صراط مستقیم باشد.

کلیدواژه: اسلوب استفهام، بلاغت، اغراض فرعی، اغراض اصلی

* دانشیار عربی دانشگاه سمنان، عهده‌دار مکاتبات mahmoodkhorsandi7@gmail.com

** کارشناس ارشد از دانشگاه سمنان

*** دانشجوی کارشناسی ارشد دانشگاه سمنان

تاریخ وصول: ۹۰/۱۰/۲۵ - پذیرش نهایی: ۹۲/۲/۲۴



مقدمه

بلاغت یعنی آوردن کلام به وجهی نیکو و پسندیده که مطابق با مقتضای حال شنونده باشد. بلاغت پیش از «ابن معتر» به وضوح دارای دو بخش معانی و بیان بود؛ اما او بخش بدیع را نیز به آنها افزود و اعتراف کرد که این نامگذاری از ابتکارات خودش نیست؛ بلکه براساس نامگذاری محدثین است. (البدیع/۱۷)

لازم است پیش از ورود به بحث این مقاله، تعریفی مختصر از هر یک از اجزاء بلاغت ارائه دهیم:

«معانی» در اصطلاح به اصول و قواعدی گفته می شود که حالت های کلام را به ما می شناساند تا آن را مطابق با مقتضای حال شنونده ادا کنیم. اما «بیان»، علمی است که به چگونگی ایراد یک معنی به طرق مختلف می پردازد.

از دیگر شاخه های علم بلاغت همان طور که اشاره شد، بدیع است و آن علمی است که پس از رعایت مطابقت کلام با مقتضای حال شنونده و دلالت آشکار آن بر معنای مورد نظر گوینده، به آرایه های لفظی و معنوی کلام می پردازد. یکی از مباحث مطرح شده در بخش بدیع که در بحث زیبایی های معنوی کلام می گنجد، «تجاهل العارف» است. این صنعت وقتی در علم معانی مورد بررسی قرار گیرد اصولاً در مبحث انشاء غیر طلبی و تحت عنوان اغراض فرعی اسلوب استفهام واقع می شود.

پس باید به اختصار نگاهی به اسلوب استفهام و غرض های اصلی و فرعی آن نیز داشته باشیم. استفهام بر دو نوع است: استفهام تصویری و استفهام تصدیقی.

در «استفهام تصویری» از واژه هایی مانند «من»، «ما»، «این»، «متی»، «آنی»، «ایان»، «آی»، «کیف» و «کم» استفاده می شود که در جواب آنها الفظی می آید که بر فاعل، مفعول، ظرف مکان، ظرف زمان، مبتدا، خبر، و عدد دلالت دارند؛ مثل: «من جاء؟»، «ما فعلت؟»، «این ذهب؟»، «متی ذهب؟»، «ایان یوم القیامه؟»، «کیف حالک؟» و «کم الساعه؟»

در «استفهام تصدیقی» نیز معمولاً لفظ «هل» را به کار می‌برند که در پاسخ آن از کلمه «نعم» یا «لا» استفاده می‌شود و هر یک از آن دو نمایندهٔ یک جمله مثبت یا منفی هستند.

اما کلمهٔ «أ» اگر به معنای «آیا» بوده و به همراه «أم» بیاید در استفهام تصویری به کار گرفته می‌شود و آن راهمزهٔ تصویری و کلمهٔ «أم» را که بعد از آن واقع می‌شود، «أم متصله» می‌گویند و نشانه اش این است که هیچگاه بعد از آن نمی‌توان جمله‌ای ذکر کرد. لفظ پیش از «أم متصله» را مسئول عنه و لفظ بعد از «أم متصله» را معادل می‌گویند که همواره مفرد است و نمی‌تواند به شکل جمله باشد؛ بنابراین هرگاه پس از آن بتوان یک جمله ذکر کرد، در این صورت «أم» به معنای «بلکه» است و به نام «أم منقطعه» شناخته می‌شود.

اسلوب استفهام؛ اعم از تصویری یا تصدیقی در صورتی که به قصد دریافت پاسخ باشد تا چیزی را که نمی‌دانیم بفهمیم، استفهام حقیقی نام دارد و مادر این مقاله به آن نمی‌پردازیم؛ اما استفهامی که در این جستار مورد بحث قرار گرفته، استفهامی است که از سوی خدای تعالی در قرآن کریم مطرح می‌گردد و بدیهی است این قبیل استفهام رانمی‌توان در ردیف استفهام‌های حقیقی قرار داد.

برخی اطلاق عنوان «تجاهل العارف» را بر پرسش‌های قرآنی مناسب نمی‌دانند؛ زیرا معتقدند که خداوند هیچ‌گاه خود را به جهالت نمی‌زند. گرچه این رأی با استدلال مذکور درست به نظر می‌رسد ولی غرض اصلی پژوهشگران بلاغی از ذکر نام تجاهل العارف تنها بیان کاربرد این فن در قرآن کریم است و نامگذاری آن به هر اسم دیگری نمی‌تواند این حقیقت را بپوشاند که در قرآن پرسش‌های زیادی وجود دارد که به قصد طلب فهم و درک نادانسته‌ها نیست. اگر بخاطر برخی تصورات بی‌مورد دربارهٔ معنا و مفهوم تجاهل العارف و اعتقاد به ترک اسناد آن به ذات باری تعالی بخواهیم از قید این فن و ارائهٔ شواهد آن در قرآن کریم بگذریم، هیچ تسمیه‌ای بر قسمت اعظم پرسش‌های قرآنی حمل نخواهد شد، گرچه برخی سعی کرده‌اند به جای لفظ تجاهل العارف واژهٔ «اعنات» یا «سوق المعلوم مساق غیره» را به کار ببرند؛ اما در نصّ تعریف این فن تفاوتی حاصل نمی‌گردد؛ زیرا اغلب پرسش

های قرآنی از زبان خداوند بیان شده اند و پرسش های خداوندی که عالم به غیب و شهادت است سؤالات حقیقی نیست.

بافت و قالب پرسشی تجاهل العارف، تأثیر بیشتری در مخاطب بر جای می‌گذارد و دقت در آنها راه سعادت و شقاوت را بهتر به انسان می‌نمایاندولی تشخیص و فهم اغراض فرعی در این مبحث امری بسیار مهم و دشوار است. اغراض فرعی پرسش های قرآنی از حیث متکلم به دو بخش تقسیم می‌شود: اغراض مربوط به پرسش های ذات باری تعالی و اغراض متعلق به پرسش های غیر خداوند متعال. آن دسته از سؤالات قرآنی که از سوی خداوند است بریک یا چندغرض از اغراض زیرمترتب می‌گردد: توییح، انکار، تقریر، نفی، تشویق، عرض، تحضیض، تهویل، تذکر دادن بر باطل، تذکر دادن بر گمراهی، امر، نهی، تعظیم، عبرت آموزی، تفخیم، تعجب، وعید و استبعاد.

اما اغراضی که بر قول غیر خدا در قالب جملات استفهامی مترتب است، بر دو دسته اند: اغراض اصلی واغراض فرعی که شامل پرسش های پیامبران، پرسش های مؤمنان، و پرسش های کافران است وما به جهت ضیق مقام و مقال فقط به آن دسته از سؤالاتی که از جانب خداوند بیان شده اند می‌پردازیم.



تجاهل العارف در لغت و اصطلاح

«تجاهل العارف» در لغت یعنی خود را به نادانی زدن. جهل ناقص علم است و عارف یعنی شناسا. (عروسان سخن/۲۲۲)

از دیرباز نامهای متفاوتی بر تجاهل العارف نهاده شده که ابن ابی الأصبع قائل است که: «این نام [تجاهل العارف] از وضع ابن المعتز است و دیگران آن را اعنات نامیده اند». (بدیع القرآن/۱۵۰)

سکاکی نیز نام تجاهل العارف را به علت ورودش در کلام خدا نمی‌پسندد و ان را «سوق المعلوم مساق غیره» می‌نامد. (مفتاح العلوم/۱۳۴). اما در هر صورت این نامهای متفاوت از معنای واحدی بحث می‌کنند. معنای اصطلاحی تجاهل العارف در کتابهای مختلف، به طرق متفاوتی بیان شده که علی‌رغم این تفاوت‌های ظاهری همه

آنها به مفهوم واحدی می انجامند. المصبری در تعریف تجاهل العارف بیان می کند: «هو سؤال المتكلم عما يعلمه حقيقة تجاهلا منه به ليخرج كلامه مخرج المدح أو الذم أو ليدل على شده التذلل في الحب أو لقصده التعجب أو التقرير أو التوبيخ». (بدیع القرآن/ ۵)

معنای اصطلاحی تجاهل العارف در «معجم المصطلحات البلاغية» این چنین بیان شده: «و معنى التجاهل العارف أن الشاعر أو الناثر يسأل عن شيء يعرفه سؤال من لا يعرفه ليعلم أن شده المشبه بالمشبه به قد أحدثت عنده ذلك و هو كثير في أشعار العرب و خطبهم». (معجم المصطلحات البلاغية/ ۲۵۷/۱) و أبو هلال در کتاب صناعتین خود می آورد «هو اخراج ما يعرف صحته مخرج ما يشك فيه ليزيد بذلك تأكيدا» (کتاب الصناعتین/ ۳۹۴)

المصبری تجاهل العارف را به دو بخش منفی و مثبت تقسیم می کند، جملاتی که در آنها حروف نفی نباشد مثبت هستند؛ مانند قول خداوند متعال: «أَبَشْرًا مِّنَّا وَاحِدًا تَتَّبِعُهُ»^۱ [گفتند آیاتنها بشری از خودمان را پیروی کنیم؟]. از نمونه های تجاهل العارف منفی عبارت است از: «مَا هَذَا بَشَرًا إِنْ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ»^۲. [این بشر نیست، این جز فرشته ای بزرگواریست] (بدیع القرآن/ ۱۵۱)

از مثال دوم پی به این نکته می بریم که تجاهل العارف را علاوه بر جملات استفهامی، می توان در جملات خبری منفی نیز یافت؛ بنابراین اگر در معنای لفظی تجاهل العارف دقت بیشتری کنیم، در می یابیم که این معنا محدود به جملات استفهامی نیست؛ بلکه فقط برخی از گذشتگان آن را به جملات استفهامی محدود کرده اند.

براین اساس، تجاهل العارف یکی از محسنات معنوی است که در قسمت بدیع از علوم بلاغی گنجانده شده است و همه علمای بلاغت در این مورد اتفاق نظر دارند که فنی است معنوی و چنان است که متکلم از امری معلوم با گونه ای از شک و تردید و تشبیه سؤال نماید که گویا از امری مجهول سؤال کرده است.

۱- قمر (۵۴): ۲۴

۲- یوسف (۱۳): ۳۱

تجاهل العارف به دو بخش؛ جملات انشائی و خبری تقسیم می شود که جملات انشائی آن غالباً به شکل استفهام و جملات خبری آن غالباً به شکل منفی دیده و شنیده شده است.

تجاهل العارف یا استفهام با اغراض فرعی

بیشتر علمای بلاغت با جدا کردن مبحث اغراض فرعی استفهام و تجاهل العارف، قائل به تفاوت میان آنها هستند. اما اگر کمی موشکافانه به مقایسه بحث اغراض فرعی استفهام با تجاهل العارف پردازیم در می یابیم که تجاهل العارف همان استفهام با اغراض فرعی است. با رجوع مکرربه تعریف این دو اصطلاح راحت تر به عدم تفاوت میان آنها پی می بریم.

تجاهل العارف؛ یعنی طرح سؤال برای القاء نکته ای به شنونده و آن نکته همان غرض فرعی استفهام است؛ پس غرض فرعی استفهام، استفهام را از معنای حقیقی خود خارج می کند. برخی تفاوت اغراض فرعی استفهام و اغراض تجاهل العارف را دلیلی بر متفاوت بودن این دو مقوله می پندارند؛ در حالیکه اغراض و نکات مشترکی میان آنها وجود دارد که این تصور را نقض می کند؛ مثلاً ایجاد انس و الفت، در کتاب جواهر البلاغه و بسیاری از کتابهای بلاغی دیگر در بخش اغراض فرعی استفهام گنجانده شده است، اما مراغی در کتاب علوم البلاغه این غرض را جزء نکات تجاهل العارف برشمرده است. (علوم البلاغه و المعانی و البديع/ ۳۴۶)

«تقریر» نیز در بسیاری از کتابهای بلاغی، جزء اغراض فرعی استفهام به شمار آمده است، اما المصیری آن را یکی از نکات تجاهل العارف می داند. (بديع القرآن/ ۱۵۱)

بر این اساس اتفاقاً باید گفت مشترک بودن برخی یا تمام اغراض آندو دلیل است بر این که تجاهل العارف همان استفهام برای رسیدن به غرض فرعی است.



اغراض خداوند از پرسش های قرآنی

موارد متعددی از پرسش های الهی در قرآن کریم به چشم می خورد. قطعاً ذات باری تعالی منزّه از آن است که پرسش هایش برای در خواست فهم باشد، از این رو آن سؤالهایی که به وی نسبت داده می شود دارای اغراضی غیر از طلب فهم است. در این بخش از مقاله اهم اغراض تجاهل العارف در کلام خدا را با ذکر شواهد قرآنی و نقد و بررسی آنها بیان می کنیم:

استبعاد

«استبعاد» یعنی بعید دانستن عملی که انجام آن از سوی افراد یا گروهی امکان پذیر نیست. در برخی از آیات قرآنی این غرض در قالب سؤال از سوی خداوند متعال بیان شده است. مانند: «أَنِّي لَهُمُ الذِّكْرَىٰ وَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مُّبِينٌ» [آنان را کجا جای پندگرفتن باشد؟ با آن که به یقین برای آنان پیامبری روشنگر آمده است].

یعنی از کجا می توانند متذکر شوند و به حق اعتراف کنند در حالی که این حق را رسولی آشکارا آورد و مع ذلک به آن ایمان نمی آورند؛ خلاصه این آیه به حضرت رسول اعلام می دارد که اینان در وعده ای که می دهند راست نمی گویند. (ترجمه تفسیر المیزان/ ۲۰۹/۱۸)

خداوند استفهام آیه مذکور را به غرض بعید دانستن ایمان کافران بیان می کند و با این استفهام پیامبر را آگاه می کند که به سخن آنان اعتماد نکند زیرا اینان با وجود پیامبری که رسالتش روشن بود ایمان نیاوردند؛ بنابراین ایمان آوردن آنان از این پس نیز بعید است.

ایجاد انس و الفت

اگر متکلم بخواهد مخاطب را بیشتر به خود نزدیک نماید و آرامشی در دل او ایجاد کند و به انس و الفت وی نسبت به خود بیفزاید بهانه ای می خواهد تا سر صحبت را با او باز کند. بهترین راه در این غرض، شاید سؤالی باشد که هم متکلم و هم مخاطب جوابش را می دانند. اما مخاطب از همین قرینه می فهمد که منظور

متکلم از این پرسش ایجاد فضای دوستی و آشنایی است؛ پس به آن جواب مثبت می دهد و گاهی نیز پاسخ را طولانی می کند تا لذت بیشتری ببرد؛ مانند این آیه شریفه: «وَمَا تِلْكَ يَمِينِكَ يَا مُوسَى»^۱ [ای موسی آن چیست که در دست راست توست؟]

البته انس و الفتی که خداوند با این پرسش در وجود حضرت موسی ایجاد کرده مقدمه ای است برای اشاره به وقوع امری بزرگ همچون معجزه تبدیل شدن عصا به اژدها که بعداً رخ می دهد. در نتیجه ایجاد انس در اینجا مقدمه ای برای بیان مطلبی مهم و بزرگ است.

امر

استفهامی که به غرض دستور و امر بیان گردد، در قیاس با صیغه امر واقعی تأثیر بیشتری در نفس مخاطب برجا می گذارد؛ چون صیغه های امر فقط برای طلب انجام کاری به کار می روند؛ اما استفهامی که به قصد امر گفته می شود گویی علاوه بر معنای امر، نوعی تهدید و وعید را به طور ضمنی در خود دارد؛ مانند این آیه شریفه: «فَهَلْ أَنْتُمْ مُتَّبِعُونَ»^۲ [پس آیا دست بر می دارید؟]

خداوند متعال در این جمله، امر خود را برای تأثیر بیشتر بر مخاطبین در قالب جمله استفهامی و به حالت توییح بیان می کند؛ یعنی چرادست از اعمال حرامی چون شراب و قمار و تبعیت از شیطان بر نمی دارید؟ دست بردارید.

انکار

انکار یک عمل، عبارت است از اینکه: آن عمل را زشت و ناپسند بشماریم. خداوند بارها در قرآن برای اینکه زشتی عملی را چند برابر نشان دهد از اسلوب استفهام استفاده کرده تا بندگان را از عملی که زشت است نهی کند. البته انکار در خود اغراض دیگری چون نهی، توییح، اثبات و تقریر را هم دارد. بحثی که پیرامون انکار مطرح می شود، خلط مبحثی است که بین انکار و نفی پیش می آید. البته مشخص شدن مرز میان این دو غرض، ما را در تشخیص درست آنها یاری می دهد.

۱- طه (۲۰): ۱۷

۲- مائده (۵): ۹۱



عکاوی در تعریف انکار این چنین می آورد: «الاستفهام الإنکاری يدلُّ اسمُهُ على معنى النفي و ما بعده منفي لكونه مصحوباً بـ «ألا» (المعجم المفصل في علوم البلاغ/ ۱۲۵)

در این تعریف، انکار محدود به نفی شده است. به نظر ما هر چند انکار می تواند در بردارنده نفی نیز باشد اما هر نفی انکار نیست. مانند آیه ۱۹ از سوره رعد که در چندین تفسیر غرض استفهام موجود در آن را انکار دانسته اند، در حالیکه با اندکی تأمل، فقط غرض نفی از آن فهمیده می شود:

«أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّمَا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ مِنَ الرِّبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَىٰ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ»^۱ [پس آیا کسی که می داند آنچه از جانب پروردگارت به تو نازل شده حقیقت دارد، مانند کسی است که کور دل است؟ تنها خردمندانند که عبرت می گیرند].

در تفاسیر «مجمع البيان» و «جوامع الجامع» و «الميزان» غرض استفهام موجود در این آیه، انکار ذکر شده است، در حالیکه این آیه فقط تساوی میان انسان آگاه و انسان جاهل را نفی می کند و به هیچ وجه بیانگر زشتی عمل خاصی نیست. نشانه استفهام دارای غرض نفی، آن است که پاسخ منفی برای آن پیشاپیش معلوم است و مخاطب بطور ناخودآگاه در نزد خود به آن جواب منفی می دهد در حالیکه استفهام به غرض انکار چنین نیست.

آیه زیر را می توان از آیاتی به شمار آورد که غرض از استفهام مطرح شده در آن انکار است: «اتَّقُوا اللَّهَ عَالِمِ الْغُيُوبِ»^۲ [آیا چیزی را که نمی دانید به خدا نسبت می دهید]

زمخشری پیرامون شرح این آیه مبارکه آورده: «انکاریاً لإضافتهم القبيح اليه و شهادته على أن مبنی قولهم على الجهل المفرط» (الكشاف عن حقایق غوامض التنزیل/ ۹۹/۲)

۱- رعد (۱۳): ۱۹

۲- اعراف (۷): ۲۸

در این آیه خداوند با طرح سؤال، عمل کافران را که نسبت ناروایی به خداوند می دادند زشت و ناپسند می داند؛ البته بیان این غرض از طریق جمله خبری هم ممکن بود؛ اما خداوند از سویی برای چند برابر نشان دادن زشتی عمل کافران و از سوی دیگر به دلیل نهی از این عمل زشت غرض خود را در قالب سؤالی بیان کرد. خلاصه بحث اینکه از استفهام به قصد نفی، معنای نفی فهمیده می شود؛ مثل «هل یستوی الأعمی والبصیر» یعنی «لا یستوی الأعمی و البصیر» ولی در استفهام انکاری، معنای نوعی توییح و سرزنش فهمیده می شود مثل «أتعبدون من دون الله...» یعنی «لماذا تعبدون... هذا عمل منکر»

تحضیض

«تحضیض» عکس «عرض» است؛ یعنی در خواست با تندی. مشهورترین ادات عرض «هلاً» است اما «ألاً» نیز گاهی در این معنا به کار برده می شود. (الجدول فی اعراب القرآن الکریم / ۱۰/ ۲۹۳)

مانند این آیه مبارکه: «أَلَا تَقَاتِلُونَ قَوْمًا نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ وَ هَمُّوا بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ وَ هُمْ بَدَعُوكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ»^۱ [چرا با گروهی که سوگند های خود را شکستند و بر آن شدند که فرستاده خدا را بیرون کنند نمی جنگید آنان بودند که نخستین بار جنگ را با شما آغاز کردند] که با لحنی تند مسلمانان را به سوی کارزار و جنگ با کفار سوق می دهد. (ترجمه تفسیر المیزان / ۹/ ۲۱۳)

تذکر دادن بر باطل

گاهی برای نشان دادن بی نتیجه بودن کاری، از اسلوب استفهام استفاده می شود مثل این آیه شریفه:

«أَفَأَنْتَ تَسْمَعُ الصُّمَّ أَوْ تَهْدِي الْعُمْىَ وَ مَنْ كَانَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ»^۲ [پس آیا تو می توانی کران را شنوا کنی یا نابینایان و کسانی را که همواره در گمراهی آشکاری هستند راه نمایی؟]

۱- توبه (۹): ۱۳

۲- زخرف (۴۳): ۴۰



با بیان این استفهام، خداوند پیامبر را متوجه بی نتیجه بودن تلاشهایی می کند که برای هدایت کوردلانی غیر قابل ارشاد انجام می دهد و باطل بودن تلاشهایش در هدایت کافران را به وی تذکر می دهد تا دست از تلاشهای بی ثمر خویش در راهنمایی آنها بردارد.

تذکر دادن بر گمراهی

استفهامی که به مخاطب بفهماند راه و روش نادرستی را در پیش گرفته نیز نوعی تجاهل العارف محسوب می شود؛ مانند این آیه شریفه: «فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ»^۱ [پس به کجا می روید؟]

در این نوع استفهام، سؤال کننده در انتظار جواب مخاطبین نمی ماند بلکه فقط می خواهد به آنها تذکر دهد که این راهی که می روید، راه حق و صواب نیست بلکه گمراهی و ضلالت است و حق آن است که راه و روش دیگری را در پیش گیرید.

تشویق

تحریک مخاطب از سوی متکلم به طرق مختلفی امکان پذیر است که یکی از مهم ترین و مؤثرترین راهها «تشویق» و ترغیب کردن با زبانی نرم و ملایم است که گاهی این غرض در قالب جمله استفهامی بیان می شود که در این صورت از تأثیر بیشتری برخوردار است؛ مانند این سخن خداوند متعال: «مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً»^۲ [کیست آن کس که به بندگان خدا وام نیکویی دهد تا خدا آن را برای او چند برابر بیافزاید؟]

شرح استفهام آیه بالا بایبان زیبایی در المیزان آمده: «سیاق امر خالی از کسب تکلیف نیست ولی سیاق استفهام دعوت و تشویق است. در نتیجه ذهن شنونده تا حدی از تحمل سنگینی امر استراحت می کند و نشاط می یابد». (همان/۲/۴۳۲).
در حالیکه در «مجمع البیان» غرض از استفهام موجود در این آیه، امر ذکر شده است. (ترجمه تفسیر جوامع الجامع/۳/۷۲)

۱- تکویر (۸۱): ۲۶

۲- بقره (۲): ۲۴۵



خداوند در این آیه برای تشویق بندگانش به کمک و یاری افراد ضعیف تر ، استفهامی را با بیانی ترغیب آمیز مطرح می کند که بیانگر تقاضای نوعی کمک به مردم است، اما آن را باوام دادن به خودخدا برابر می داند. البته اگر این عمل نیکو در قالب جمله امری بیان می شد از تاثیر بسیار کمتری برخوردار بود و جنبه تشویقی خودرا از دست می داد.

تعجب

گاهی از جمله ای که به ظاهر استفهامی است مفهوم تعجب به دست می آید؛ مانند این آیه شریفه: «كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَ كُنْتُمْ أَمْوَانًا فَأَحْيَاكُمْ» [چگونه خدا را منکرید ؟ با آنکه مردگانی بودید و شما را زنده کرد] (بقره، ۲۸) کلمه «کیف» در این آیه؛ همچون همزه استفهام برای اظهار تعجب ذکر شده است . (ترجمه تفسیر جوامع الجامع ۵۸/۱؛ ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن ۱۱۱/۱)

زیرا با وجود قادر بودن خداوند بر همه چیز حتی زنده کردن مردگان ، کفر ورزیدن به او، مایه تعجب است . استفهام، به غرض تعجب، گاهی اغراض دیگری را نیز در خود دارد که در جملات عادی استنباط نمی شود . آیه مورد بحث نیز علاوه بر تعجب دارای غرض توبیخ و تحذیر است.

تعظیم

هرگاه بیان شخصی یا چیزی در قالب جمله خبری ننگند، به ناچار گونه ای از اسلوب استفهام بکار گرفته می شود که بیانگر نوعی ابهام و بی اطلاعی از محدوده عظمت وی باشد؛ مانند: «مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ»^۲ [کیست آن کسکه در پیشگاهش شفاعت کند؟ جز به اذن خودش]

یعنی عظمت مقام شفاعت را آن قدر بالا می داند که کسی توان آن را ندارد مگر با اذن خداوند. تفسیر کشاف غرض از استفهام موجود در این آیه را بیان عظمت و بزرگی خداوند می داند. (الكشاف عن حقایق غوامض التنزیل/۱/۳۰۰)

۱- بقره (۲): ۲۸

۲- بقره (۲): ۲۵۵

تفخیم و تهویل

«تفخیم» یعنی بیان عظمت و فخامت چیزی و یکی از راههای آن اسلوب استفهام است. از جمله آیات استفهامی قرآن که به غرض تفخیم بیان شده عبارت است از «وَمَا أَدْرِيكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ»^۱ [و تو چه می دانی شب قدر چیست] (قدر، ۲) البته تفخیمی که نوعی تخویف به همراه داشته باشد تهویل نام دارد مانند: «القارعه ما القارعه» که ضمن بیان عظمت روز قیامت، مخاطبین را از کوبندگی شدید آن نیز می ترساند.

«جوامع الجامع» غرض از استفهام آیه مذکور را بیان عظمت و شرافت شب قدر نسبت به شبهای دیگر می داند. (ترجمه تفسیر جوامع الجامع/ ۶/ ۷۹) مؤلف «مجمع البیان» غرض خداوند از استفهام این آیه را ترغیب و تحریص پیامبر (ص) به عبادت در این شب بزرگ یعنی شب قدر می داند (ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن/ ۲۷/ ۱۹۷)

تقریر

«تقریر» یعنی اقرار گرفتن نسبت به عملی که انجام شده است. گاهی متکلم طرح سؤال از مخاطب را به همین انگیزه بر می گزیند تا شاید از این طریق به عمل خود یا دیگران اقرار نماید. در انوارالبلاغه چنین آمده: «سوق دادن مخاطب و واداشتن او به اقرار دربارهٔ مسئول عنه» (انوار البلاغه/ ۷۴) آیاتی که بدین منظور در قرآن آمده بر دو قسم است. بخشی از آنها از سوی خداوند و بخش دیگر از زبان کافران یا بت پرستان بیان شده اند؛ مانند این آیه شریفه:

«أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ»^۲ [آیا برای تو سینه ات را نگشاده ایم؟] غرض خداوند از استفهام در این آیه اقرار گرفتن از پیامبر (ص)، جهت یادآوری نعمت هایی که به او عطا نموده و فراهم سازی زمینه برای صدور حکم پرستش پرورگار است. یا مانند این آیه شریفه:

۱- قدر (۹۷): ۲

۲- شرح (۹۴): ۱



«أأنت فعلت هذا بألّهتنا یا ابراهیم»^۱ [ای ابراهیم آیاتو باخدایان ما چنین کردی؟] که بت پرستان این پرسش را به قصد اقرار گرفتن از حضرت ابراهیم مطرح نمودند.

آن دسته از اغراضی که تاکنون به آنها پرداخته شد، در بخش تجاهل العارف از کتب بلاغی می‌گنجد؛ اما اغراضی که از این پس به شرح و تفصیل آنها می‌پردازیم غالباً در کتب بلاغی تحت عنوان اغراض فرعی استفهام مورد بررسی قرار گرفته است. بر اساس آنچه در مقدمه بیان شد تجاهل العارف همان استفهام با غرض‌های فرعی است و به نظر ما میان اغراض تجاهل العارف و اغراض فرعی استفهام تفاوتی وجود ندارد؛ پس غرض‌هایی که از این به بعد تحت عنوان اغراض فرعی استفهام ذکر می‌گردند نیز همان غرض‌های تجاهل العارف هستند که عبارتند از:

توبیخ

«توبیخ» از فعل «وَبَّخ» و به معنای سرزنش است. سرزنش و توبیخ مخاطب در قالب استفهام از جمله اغراض فرعی استفهام به شمار می‌آید که در قرآن به فراوانی یافت می‌شود. این غرض علاوه بر نشان دادن زشتی عمل انجام شده در گذشته یا به قصد انجام در آینده، غرض‌های دیگری مثل امر، نهی و تحریک مخاطب به عمل یا ترک عملی خاص نیز در ضمن خود می‌تواند داشته باشد. مانند:

«ألم أنهکما عن تلکما الشجرة وأقل لکما إن الشیطان لکما عدوٌ مبین»^۲
[مگر شما را از این درخت منع نکردم و به شما نگفتم که در حقیقت شیطان برای شما دشمنی آشکار است]

زمخشری در شرح این آیه مبارکه می‌نویسد: «عتاب من الله تعالی و توبیخ و تنبیه علی الخطا حیث لم یتحدّثا ما حدّثهما الله من عداوة الشیطان» (الکشاف عن حقایق غوامض التنزیل/ ۹۶/۲)

این آیه همان طور که از شرح آن بر می‌آید، سرزنشی از سوی خداوند بر آدم و حوا است که به علت نافرمانی از فرمان‌های الهی و پیروی از شیطان توبیخ

۱- انبیا (۲۱): ۱۶

۲- اعراف (۷): ۲۲



می‌شوند. البته معنای نهی از پیروی شیطان و امر به پیروی از دستورات الهی را نیز در ضمن خود دارد.

تهویل

به هراس افکندن مخاطب یکی از راههای نشان دادن عظمت و بزرگی مطلب است. گاهی برای بیان عظمت بیشتر موضوع یا امری یا شخصیتی از اسلوب استفهام استفاده می‌شود. مانند:

«مَا الْقَارِعَةُ وَمَا أَذْرِيكَ مَا الْقَارِعَةُ»^۱ [چیست کوبنده؟ و تو چه می‌دانی که کوبنده چیست؟]

چنان که در بخش تفخیم نیز گذشت، در این آیه شریفه خداوند با طرح سؤال، علاوه بر بیان هراسناکی روز قیامت عظمت این روز را به خوبی به مخاطب منتقل می‌کند.

عبرت آموزی

خداوند گاهی برای نهی انسانها از اعمال زشت و امر به خدا پرستی، آنها را به عاقبت کسانی که قبل از آنها بودند و بخاطر نافرمانی به سرنوشت بدی دچار شدند توجه می‌دهد تا با عبرت گرفتن از سرنوشت آنها دست از کارهای خلاف خود بردارند، خداوند این مسائل را برای نفوذ بیشتر در جان و روح مخاطبان قرآن، از طریق استفهام بیان کرده است؛ مانند:

«أَلَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْقُرُونِ»^۲ [آیا ندیده‌اند که پیش از آنان چه بسیار امتها را هلاک کردیم؟]

«مجمع البیان» غرض از استفهام آیه را این گونه بیان می‌کند: «اکنون خداوند متعال آنها را به یاد سرگذشت عبرت آموز گذشتگان انداخته». (ترجمه مجمع البیان / ۱۵/۸). قطعاً عبرت آموزی، تهدیدی برای افراد گناهکار و سرکش نیز به شمار می‌آید.

۱- قارعه (۱۰۱): ۳ و ۲

۲- انعام (۶): ۶



عرض

«عرض» یعنی در خواست با ملایمت و نرمی . جملاتی که بیانگر این معنایند غالباً با «ألا» همراه هستند . خداوند نیز گاهی برای تحریک بندگانش به عملی پسندیده این قالب را بر می‌گزیند .

مانند این آیه شریفه: «أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ؟»^۱ [مگر دوست ندارید که خدا بر شما بخشاید؟]

خداوند متعال برای تحریک توانگران به استمرار در نصرت فقرا از این نوع استفهام استفاده کرده است، که نرمی و ملایمت به خوبی در آن نمایان است . البته علامه طباطبایی در المیزان، غرض از استفهام در این آیه را تحریک ذکر کرده است. (ترجمه تفسیر المیزان/۱۵/۱۳۴)

نفی

گاهی استفهام به غرض «نفی» مطرح می‌شود؛ یعنی منظور متکلم درک مطلب نیست بلکه تأکید بر نفی است . این گونه پرسش‌ها به وفور در قرآن یافت می‌شود . البته در پی نفی مستنبط از استفهام ممکن است اغراض ثانویه دیگری نیز اراده شده باشد ، همچون پیروی از اوامر خدا و کسب رضای او که در آیه شریفه زیر به ذهن می‌رسد:

«أَفَمَنْ اتَّبَعَ رِضْوَانَ اللَّهِ كَمَنْ بَاءَ بِسَخَطٍ مِنَ اللَّهِ وَ مَاؤَيْتَهُ جَهَنَّمَ وَ بِئْسَ الْمَصِيرُ»^۲ [آیا کسی که خشنودی خدا را پیروی می‌کند چون کسی است که به خشمی از خدا دچار گردیده و جایگاهش جهنم است؟ و چه بد بازگشتگاهی است]

غرض از استفهام در این آیه، نفی تساوی است بین کسی که در مسیر رضای خدا گام برداشته و کسی که خشم خداوند شامل حال او شده است. جایگاه کسی که در راه رضای خداوند گام برمی‌دارد بهشت است اما کسی که خشم خداوند او را فرا می‌گیرد در جهنم خواهد بود و تفاوت میان بهشت و جهنم کاملاً مشخص است.

۱- نور (۲۴): ۲۲

۲- آل عمران (۳): ۱۶۲

البته در خلال این غرض مفهوم امر به پیروی از خداوند و نهی از مخالفت با او نیز استنباط می شود.

نهی

خداوند در قرآن کریم برای نهی کردن بندگان از اعمال ناشایست گاهی سیاق جمله استفهامی را به کار می گیرد. اما همان طور که پیش از این بیان کردیم جملات استفهامی خداوند نمی تواند استفهام حقیقی باشد بلکه قطعاً اغراضی در خود نهفته دارد که یکی از آنها «نهی» است.

به عنوان مثال در آیه شریفه زیر:

«أَتَخْشَوْنَهُمْ فَأَلَّهَ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَوْهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»^۱ [آیا از آنان

می ترسید؟ با اینکه - اگر ایمان داشته باشید خواهید فهمید - خدا سزاوارتر است که از او بترسید]

خداوند متعال به غرض نهی بندگان از ترسهای غیر خدایی و امر به ترس از خداوند بافت کلامی خود را در قالب استفهام بیان می کند (آیا از آن کافران می ترسید؟) یعنی از مخالفت با کافران و جنگ با آنان نترسید بلکه سزاوار است از مخالفت با خداوند بترسید.

وعید

«وعده» به معنای بشارت و مژده به پاداش کارهای خوب و «وعید» به معنای بیم دادن نسبت به جزا و عقوبت های اعمال ناشایست است .

خداوند برای باز داشتن بندگان خود از اعمال ناپسند، آنها را از سرنوشت افرادی با خبر می کند که به علت ارتکاب اعمال زشت به سرنوشت بدی دچار شده اند . اما برای تأثیر بیشتر سخن خود ، آنها را با اسلوب استفهام می ترساند و به وقوع سرنوشتی ناگوار تهدید می کند زیرا تهدید در جمله استفهامی روح و جان مخاطب را بیشتر تحت تأثیر خود قرار می دهد. مانند این آیه شریفه: «أَلَمْ نُهَلِكِ الْأُولِينَ»^۲ [مگر پیشینیان را هلاک نکردیم ؟]

۱- توبه (۹): ۱۳

۲- مرسلات (۷۷): ۱۶



غرض از استفهام موجود در این آیه تهدیدی است بر نفی کنندگان روز قیامت؛ یعنی همان طور که گذشتگان شما را به دلیل تکذیب چنین روزی هلاک کردیم شمارا نیز هلاک می کنیم؛ پس بهتر است به چنین روزی ایمان بیاورید و آن را دروغ نینگارید.

نتیجه

پرسش ها را می توان به دو دسته تقسیم کرد:

۱- پرسشهای حقیقی که به غرض تقاضای فهم ودانستن بیان می شوند.

۲- پرسش هایی که به غرض فرعی مطرح می شوند .

به آن دسته از پرسش هایی که به غرض فرعی بیان می شوند، تجاهل العارف گفته می شود؛ تجاهل العارف و اغراض فرعی استفهام با عناوین متفاوت، حامل یک معنا و مفهوم هستند. در این مقاله با رویکردی نو به تفکرو تأمل بیشتر پیرامون آیات استفهامی قرآن کریم آیات پرداختیم.

اغراض پرسش هایی که از جانب خداوند متعال بیان شده اند، به ۱۹ بخش تقسیم می گردند.

در میان این دسته از پرسش ها ، پرسش هایی که غرض از بیان آنها توبیخ مخاطب است به فراوانی یافت می شوند؛ البته مخاطب این نوع پرسش های قرآنی ، غالباً کافرانی هستند که به علت نافرمانی و یا نادیده گرفتن نعمت های خداوند توبیخ و سرزنش می شوند . خداوند در اینگونه موارد برای تأثیر بیشتر سخنان خود از اسلوب استفهام به غرض فرعی استفاده کرده است.

در میان پرسش های قرآنی که از سوی خداوند مطرح شده، برخی در بر دارنده غرض انکار و برخی بیان کننده غرض نفی هستند. گاهی بعضی از مفسرین به تفاوت موجود در میان این دو غرض توجهی نکرده اند؛ در حالیکه مرز میان این دو کاملاً مشخص است ، از پرسش به غرض نفی، معنای نفی و از پرسش به غرض انکار، معنای توبیخ و سرزنش مخاطب به علت زشتی عمل فهمیده می شود.



قابل ذکر است پرسشی که از ظاهر آن یک غرض فهمیده می شود گاهی اغراض دیگری نیز در بطن خود دارد، و این یکی از جنبه های اعجاز قرآن به شمار می رود که خداوند بایبان یک جمله چندین غرض را بیان می کند و هر خواننده ای به میزان درک و فهم خود به غرض یا غرض های جمله پی می برد.

این بحث از سویی خوانندگان را به تفکر بیشتر در آیات قرآن فرا می خواند و از سوی دیگر زمینه را برای بحثی دیگر پیرامون پرسش هایی که از سوی غیر خداوند به غرض فرعی مطرح شده اند فراهم می کند. امیدواریم با این تحقیق، افق های علمی و معنوی تازه ای فرا روی پژوهشگران گشوده شود.

منابع

- قرآن کریم، ترجمه فولادوند
- اسفندیاریپور، هوشمند، **عروسان سخن**، چ ۳، چاپخانه رامین، تهران، ۱۳۸۴.
- ابن معتز، ابی عباس عبدالله، **البدیع**، تقدیم و شرح و تحقیق: محمد عبد المنعم خفاجی، دارالجلیل بیروت، بی تا.
- زمخشری، محمود، **الکشاف عن حقایق غوامض التنزیل**، چ ۳، دار الکتب العربی، بیروت، ۱۴۰۷ق.
- سکاکی، ابن یعقوب یوسف ابن ابی بکر محمد بن علی، **مفتاح العلوم**، دار الکتب العلمیه، بیروت، بی تا.
- صافی، محمود بن عبدالرحیم، **الجدول فی اعراب القرآن الکریم**، چ ۴، دار الرشید، مؤسسه الإیمان، دمشق، ۱۴۱۸ق.
- طباطبایی، سید محمد حسین، **ترجمه تفسیر المیزان**، ترجمه سید محمد باقر موسوی همدانی، چ ۵، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم، ۱۳۷۴.
- طبرسی، فضل بن حسن، **ترجمه تفسیر جوامع الجامع**، چ ۲، مترجمان بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۳۷۷.
- طبرسی، فضل بن حسن، **ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن**، چ ۳، دار الکتب العربی، بیروت، ۱۴۰۷ق.
- عسکری، أبوهلال حسن بن عبدالله بن سهل، **کتاب الصناعتین**، الكتابه والشعر، المكتبه العصریه، صیدا، بیروت، ۲۰۰۶م.



- عکاوی، انعام فوال، **معجم المفصل فی علوم البلاغه**، البدیع و البیان و المعانی ، ج ۲، دارالکتب العلمیه، طبعه الثانیه، بیروت، ۱۴۱۷ق.
- مازندرانی، محمد هادی بن محمد صالح، **انوار البلاغه**، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، بهار ۱۳۷۶.
- المراغی، احمد مصطفی، **علوم البلاغه و المعانی و البدیع**، دار الکتب العلمیه، بیروت، بی تا.
- المصری، ابن ابی الأصعب، **بدیع القرآن**، مترجم: سید علی میر لوحی، چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۳۸۶.
- مطلوب، أحمد، **معجم المصطلحات البلاغیه و تطورها**، بیروت، بی تا.
- نصیری، محمد جواد، **معیار البلاغه**، (مقدمه ای در مباحث علوم بلاغت)، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۷۲.
- هاشمی، احمد، **جواهر البلاغه**، ترجمه: محمود خورسندی، حمید مسجد سرایی، حقوق اسلامی، قم، ۱۳۸۴.

